

1400 سال مبارزه اسلام ایرانی - اسلام عربی (3)

ضعف دستگاه مرکزی خلافت اسلامی و نفوذ ایرانیان در این دستگاه، مقدمه پدید آمدن حکومت های نیم مستقل و مستقل در ایران گردید که بطور خلاصه بدان ها اشاره می شود.

طاهریان

موسس این سلسله که اولین حکومت مستقل ایران، اما بظاهر مطیع خلفا را تشکیل میداد، طاهربن حسین از خاندانی ایرانی بود، که درقریه هوشنج واقع در ده فرسنگی هرات زندگی میکرد. طاهربه خدمت مامون فرزند هارون الرشید که از طرف مادر ایرانی بود و برسرخلافت با برادرش امین درجدال بود، درآمد و با استفاده ازاین جدال بنام پشتیبانی از مامون که از کودکی بین ایرانیان بزرگ شده بود، راه استقلال قسمتی از ایران را هموار کرد. طاهر با سرداری سپاه مامون در سال 198 یا 200 ه. ق. بغداد را تصرف کرد و امین را کشت و مامون به خلافت رسید و طاهرذوالیمینین را بحکومت خراسان منصوب کرد. حکومت نیم مستقل طاهریان تا سال 200 ه. ق. دوام داشت.

صفاریان

مؤسس اولین سلسله مستقل ایرانی هستند. یعقوب پسر لیث رویگر که در جرگه جوانمردان (کسانی که ضد عربان عیارانه مبارزه می کردند) بود و در جنگ امیر سیستان با خوارج به مقام سپهسالاری "درهم بن حسین" رسیده بود، امیرعرب را برانداخت و در سیستان حکومت خود را برقرار کرد و به عمار خارجی که در این منطقه به تاخت و تاز مشغول بود چنین پیغام داد:

"خوارجی که پیش از تو در سیستان بودند بر ضد خلفا قیام می کردند و به مردم سیستان کوچکترین آزاری نمی رساندند. یا مانند دوستان به دوستان ما پیوند و یا از اذیت سیستانیان دست بردارند". (259 ه. ق.)

یعقوب خراسان، گرگان، فارس و کرمان را به تصرف درآورد و در جهت غرب تا جندی شاپور پیشرفت. رفتار جوانمردانه یعقوب که از بین توده های مردم بر آمده بود او را محبوب عامه کرد و خلیفه المعتمد را به وحشت انداخت. صفاریان تا سال 394 ه. ق. گاه در قسمت بزرگی از ایران و گاه در جنوب در سیستان حکومت داشتند تا آنکه محمود غزنوی در سال 392 سلسله آن ها را برانداخت.

سامانیان

پیش از هجوم اعراب از حکام ماوراءالنهر بودند و بعد از اسلام هر چه داشتند از دست دادند و به **عیاری** پرداختند. گویند از دودمان بهرام چوبین بوده اند. در دوران طاهرذوالیمینین به لشگریانش پیوستند و به حکومت شهرهایی از ماوراءالنهر رسیدند (204 ه. ق.). رفته رفته زورمند شدند و با استقلال حکومت خود را در ماوراءالنهر و سپس در خراسان مستقر کردند. سامانیان به احیاء آداب و رسوم گذشته ایران و همچنین به **ترویج زبان فارسی دری** و پیشرفت فرهنگ ایرانی به سود خویش کمک بسیار کردند. **آزادی نسبی مذهبی** در منطقه حکومت آنان وجود داشت. تقریباً به خلفا باج ندادند و فقط به ظاهر نامی از خلیفه می بردند.

روپهم رفته 128 سال حکومت کردند و کار آن ها در سال 395 بدست ترکان غزنوی پایان یافت.

اسپهبدان

طبرستان تا زمان منصور دوانقی استقلال خود را حفظ کرد. اسپهبدان که از نجبای کهن ایرانی بودند بر این ناحیه حکومت میکردند. در زمان منصور لشکرعرب از اسپهبد خورشید اجازه گرفت تا از راه کناره عازم خراسان شود، ولی هنگامیکه اعراب به طبرستان رسیدند ناجوانمردانه حکومت اسپهبدان را برانداختند و معلوم شد که قصد منصور تصرف طبرستان از راه خدعه و فریب بوده است.

ملوک رستمدار و علویان

پس از سقوط ساسانیان در حدود سال چهل هجری رشته ای از خانواده گاوپاره در ولایت رستمدار استقلال محلی یافت. یکی از افراد این خانواده بنام، با دوستان پسر "خورزاد" به اتفاق مازندرانیان اعراب را برانداختند. در دوران اسپهبد، عبدالله بن وندا امید حسن بن زید علوی در طبرستان علیه خلفا خروج کرد. عبدالله به او پیوست و به اتفاق طبرستان را از وجود اتباع خلفا مصفی کردند و تا قتل مازیار بن قارن این منطقه مستقل ماند. پس از قتل مازیار و تسلط مجدد خلفا، بار دیگر حسن بن زید از اعقاب امام حسن به طبرستان که از مرکز مقاومت ضد عرب بود آمد و پس از او در سال 270 ه.ق. محمد بن زید تمام طبرستان و مازندران را با کمک مردم از عمال خلفا پاک کرد. امیر اسماعیل سامانی بنام خلفا محمد بن زید را مغلوب کرد، ولی بار دیگر ناصر کبیر در گیلان قیام نمود و حکام سامانی را که بنام خلفا در طبرستان بودند براند. وفات او در سال 304 هجری قمری است. حکومت **علویان** از بهترین حکومت های کوچک و مستقل ایرانی است که در بهبود وضع کشاورزان و حفظ کمون های آن ها در برابر فئودا لها کوشیده است.

ملوک باوند باجبال

آل باوند از خانواده های قدیم ایرانی از سال 45 تا سال 750 ه.ق. در سه مرحله در جبال مازندران و یا در تمام آن حکومت کردند و ماموران خلفا را عاجز نمودند و مکرر امرای عرب را از طبرستان اخراج کردند. در سال 496 ه.ق. علیه سلجوقیان قیام کردند و پیروز شدند. این سلسه تا دوران حکومت چنگیزیان نیز پا برجا ماند.

آل زیارو آل بویه (دیلیمان)

در غرب و مرکز ایران دو سلسله به نام آل زیار که موسس آن مرداویچ زیاری است (319 ه.ق.) و آل بویه که هر دو از مناطق شمال برخاسته اند نواحی مرکزی و غربی ایران و فارس را از تصرف خلفا آزاد کردند. مخصوصا دیلمیان سخت نیرو گرفتند و مدت 128 سال حکومت راندند و چون خلفا در برابر آن ها چاره ای جز تسلیم ندیدند حکومت بغداد را به آنها واگذاشتند و خود بعنوان خلیفگی و احترامات ظاهری قناعت کردند. این سلسله در سال 487 ه.ق. بدست سلجوقیان و در نتیجه ی اختلاف دائمی که با آل زیار و سایر امرای محلی ایرانی داشتند، منقرض شد.

جنبش قرامطه

قرامطه دسته ای از اسماعیلیان اند که ظاهراً متعقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق بودند. در سال 286 ه.ق. ابوسعید حسین بن بهرام جنابی قرمطی در بحرین ضد خلفای عرب قیام کرد و مدتی دراز خود و خانواده اش که ایرانی بودند، عباسیان را بخود مشغول داشتند و با جنگ و گریز مکرر سرداران عباسی را شکست دادند. ابوسعید دامنه متصرفات خود را وسعت داد و در سال 302 ه.ق. کشته شد. پس از او ابوطاهر سلیمان به ریاست رسید و چنان میدان را بر عباسیان تنگ کرد که در بغداد و بصره و شام خواب راحت نداشتند. در ذی الحجه سال 317 به مکه حمله کرد و سنگ سیاه کعبه را به احسانه مرکز قرامطه برد. **قرامطیان** به ظاهر اسلام عقیده نداشتند و ظواهر اعمال را نادانی می دانستند تا اواخر قرن پنجم هجری مردم را ضد عباسیان شوراندند. **اصول عقاید اجتماعی قرامطیان تساوی حقوق مردمان، از بین بردن طبقات ممتاز و برداشتن قیود مذهبی** بود. مبلغان آن ها سر تا سر ایران را پیمودند و علیرغم زجر و شکنجه حکام بدعوت و تبلیغ بین توده مردم و دانشمندان پرداختند. بیشتر علمای ایران که در آن زمان به تحقیق و تتبع می پرداختند یا قرمطی بودند و یا بدان متهم می شدند، زیرا قرامطیان به تعصبات مذهبی معتقد نبودند و راه تفکر و تعقل را که باعث پیشرفت دانش است باز می گذاردند. قرامطیان بحرین تا سال 367 در سواحل خلیج فارس و منطقه بحرین قدرت داشتند. بسیاری از شخصیت های علمی و ادبی به اتهام قرمطی بودن مخصوصاً در دوران غزنویان که خود را طرفدار متعصب **خلفای عباسی** می نمودند، کشته شدند.

اسماعیلیان ایران - حسن صباح

مؤسس اسماعیلیه ایران- حسن صباح به قولی از اهالی ری بود که با تدبیر و کوششی فراوان به کمک توده مردم شهری و کشاورزان پایه قدرت اسماعیلیان ایران را، با تصرف قلاعی مستحکم گذاشت. جنبش اسماعیلیان در ایران از طرفی علیه حکومت ترکان و از طرف دیگر ضد خلفای عباسی بود. حسن صباح و پیروان او چنان سازمان محکم و متینی بوجود آوردند که مدتی نزدیک به **دو قرن** در سرزمین ایران، به خصوص در رودبار الموت (تصرف الموت در سال 483 ه.ق.) و قهستان پایداری کرد و حکومت های وقت را به وحشت انداخت. اسماعیلیان کلمه رفیق را برای اولین بار بین خود رواج دادند و رفتار آن ها نسبت به یکدیگر رفیقانه بود. در آغاز نقطه اتکاء حسن و یارانش کشاورزان و کسبه و پیشه وران شهری بودند ولی بتدریج از توده مردم دور و تبدیل به نوعی از فئودال ها شدند که در اطراف قلاع خود کشاورزان را استعمار می کردند. اسماعیلیان نیروی ضربتی ورزیده و متهوری بوجود آوردند که در رازداری و فداکاری بی نظیر بود. طرز فعالیت و سازمان دادن پنهانی آنان در شرایط ترور و اختناق نمونه ای از دقت و تدبیر و سرمشقی برای کارهای مخفی است. قلاع اسماعیلیه بخصوص قلعه الموت در رودبار از مرکز تتبع و تحقیقات علمی در دوران خود بود، زیرا اسماعیلیان معتقد به تفسیر و توجیه و تفکر و تعقل در احکام مذهبی بودند و پابند ظواهر اعمال مذهبی نمی شدند. حتی یکی از جانشینان حسن به نام حسن بن محمد بن بزرگ امید با اعلام رسیدن قیامت کلیه **وظایف شرعی** را ملغی کرد. در سال 518 ه.ق. حسن صباح مرد و تا سال 653 ه.ق. که هلاکوخان مغول قلاع اسماعیلیه را درهم کوبید، جانشینان حسن در استحکامات متعدد خود صاحب قدرت بودند و شاهان سلجوقی و خوارزمی از آن ها حساب می بردند.

سلطان جلال الدین

جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه که سرداری لایق ولی سیاستمداری نالایق بود، به مقاومت علیه مغولان برخاست و از سال 617 تا 628 ه.ق. دلیرانه با اشغال گران مغول جنگید و مکرر قوای چنگیزخان را شکست داد. چنگیز شخصاً به جنگ او شتافت و در کنار سند او را مغلوب کرد. جلال الدین با اسب از آب سند گذشت و پس از چندی بار دیگر به ایران باز آمد و منطقه بزرگی را آزاد کرد. اما عیاشی، بی تدبیری و عدم توجه به توده های مردم سرانجام موجب شکست و نابودیش شد.

جنبش درویشان - سربداران

با آن که تصوف در ایران مدت ها صورت مقاومت منفی با وضع اجتماعی موجود داشت و به همین دلیل پس از مدتی حق حیات در جنب منتشره یافت، با این حال پس از هجوم مغول و تاخت و تاز تیموریان و هنگامی که فقر و فاقه توده های مردم را در جامعه قرون وسطائی قرون هفتم و هشتم هجری از پای درمی آورد، در ایش در سبزووار و مازندران و آذربایجان جنبشی را که از یک طرف علیه حکام مغول و از طرف دیگر ضد فئودال ها و اشراف و روحانیان بود، رهبری کردند. در سال 738 ه.ق. سربداران سبزووار را بتصرف در آوردند و علیه مغولان مکرر جنگیدند و دامنه حکومت خود را تا مازندران و گرگان توسعه دادند. سربداران دعوی داشتند که می خواهند کاری کنند که حتی یک تاتار تا قیام قیامت خیمه در خاک ایران نزند. به قول مؤلف روضات الجنات این گروه را از آن جهت سربداران گویند که گفتند:

"اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کرده باشیم و الا سر خود را بردار ببینیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم"
سربداران مدت پنجاه سال در سبزووار و نواحی مجاور آن حکومت کردند.

حروفیه

حروفیه (صوفیانی که برای حروف خواص معینی قائل بودند) به صورت فرقه ای مذهبی که موسس آن فضل اله استرآبادی بود، علیه مغولان به فعالیت پرداختند و در زمان شاهرخ تیموری متهم به سوء قصد علیه او شدند و به شدت تحت پیگرد قرار گرفتند و بقایائی از آن ها به مملکت عثمانی پناه بردند و فرقه بکتاشیه را که بر مبنای عقاید آن ها تاسیس شد، بوجود آوردند.

مرعشیه

موسس این سلسله از درویش قوام الدین مرعشی است که در سال 760 ه.ق. در راس جنبشی توده ای قرار گرفت و حکام دست نشانده تاتار و خوانین محلی را از مازندران براند و حکومت مرعشی را در مازندران برقرار کرد. مرعشی ها هنگام حمله تیمور به ایران مقاومت مردانه ای کردند و پس از شکست، تیمور آن ها را به ماوراء النهر کوچ داد. در زمان شاهرخ به مازندران بازگشتند. مردم، شمس الدین غوری حاکم آن سامان را کشتند و مرعشی ها دوباره به حکومت مازندران رسیدند.

نکته قابل توجه در تمام این جنبش ها اینست که در آغاز جنبه توده ای دارد، ولی پس از آن که رهبران به قدرت می رسند از طرفی مردم را فراموش می کنند و از طرف دیگر بین جانشینان آن ها بر سر قدرت جنگ و جدال داخلی در می گیرد.

صفویه

آخرین جنبش مسلح و متعرض در ایش **جنبش صوفیان پیرو شیخ صفی الدین اردبیلی** است که از درون آن **سلسله صفویه** بیرون آمد. در زمان صفویه نیز شورش ها و قیام هائی بوقوع پیوست که بعلت تراکم مطالب از ذکر آنها در این وجیزه خود داری و فقط بذکر مختصری درباره جنبش نقطویه قناعت می شود.

نقطویه

گروهی بودند که از درون حروفیه بیرون آمدند. به قول اسکندر بک منشی در کتاب عالم آرای عباسی این طایفه به مذهب حکما عالم را قدیم شمرده اند و اصلا اعتقاد به حشر و نشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن و قیح اعمال را در عاقبت و مذلت دنیا قرار داده و بهشت و دوزخ را همان می شمارند. بدستور شاه عباس اول درویش خسرو قزوینی یکی از پیشوایان این طایفه و گروهی از یاران او را کشتند و سپس دستور کشتار آن ها در کشور داده شد. اسکندر بک می نویسد:

"القصة از سیاست این جماعت، اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت. یکی از اکابر این طایفه به هندوستان رفت و نزد پادشاه هند تقرب یافت.

جنبش بابیه

جنبشی است که در زمان سیطره سلسله قاجار بدست **سید محمد علی باب شیرازی** (تولد 1225 ، وفات 1266 ه.ق.) در حدود سال 1260 بوجود آمد. باب و طرفداران او با توجه بوضع اجتماعی دهقانان که بی رحمانه استثمار می شدند و همچنین پیشه وران و کسبه کوچک زندگی رقت باری داشتند با افکار و عقایدی نظیر دوران راوندیان و **قرمطیان** و شعبه های شیعه با اعلام ظهور مهدی موعود به تبلیغ بین آنان پرداختند. سید محمد علی که در آغاز خود را باب می خواند در اواخر ادعای مهدویت کرد و لقب باب را به **ملا حسین بشرویه** داد که به **باب الباب** خوانده شد. سید از مقام امامت نیز پا فراتر نهاد و کتاب خود **"بیان"** را ناسخ قرآن دانست و برای خود مقام پیامبری قائل گردید. گروه زیادی از کشاورزان و کسبه شهری و تجار و حتی عده ای از روحانیان به بابیان پیوستند. بابیگری از شیخی گری که نمایندگان برجسته آن شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی هستند سرچشمه می گیرد. **باب در تبریز به فتوای علما تیرباران شد** (ماه شعبان 1266). پس از او میرزا حسینعلی نوری بهاء الله ادعای مهدویت (نقطه ی اولی) کرد و بعنوان **"من بظهرالله"** بیشتر پیروان باب به او گرویدند. صبح ازل نیز که از بابیان برجسته و مورد توجه باب بود ادعای نقطه بودن نمود و گروهی نیز بدو پیوستند. **جنبش بابی و بهائی گری آخرین واکنش علیه استبداد و تعصب روحانیون قشری به صورت مذهبی در ایرانست** و چون با شرایط زمان وفق نمی داد، سلاح کهنه ای در مقابل استبداد قاجار و روحانیان بود که علیرغم فداکاری جانبداران خود و نفوذی که بخصوص در دهستان ها یافت، از کار افتاد. بعدها این فرقه خصلت خود را از دست داد و تبدیل به گروهی کوچک شد که امروز اتباع خود را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی باز می دارد.